

واژگان سترون



مهدی رفوگر

زیر پوست چروکیده شب
بی حرف و سخن
بی گمان و به یقین
جنین واژه نفس می کشد
شب دراز است و قلندر بیدار
باشد
باشد نوزاد زمزمه به سحر متولد
قد کشیده
غول فریاد شود

آدرس : میدان انقلاب - ضلع جنوب شرقی - ساختمان مترجمان

پلاک ۱۷ - طبقه ۱ و طبقه ۲

انتشارات : ۰۹۱۰۷۸۹۳۷۴۷ - ۶۶۴۰۱۱۶۱

دبیرخانه : ۶۶۹۱۱۷۲۶ - ۶۶۴۰۶۳۰۹

دورنگار : ۸۹۷۸۴۵۵۸

www.farhooshpub.com



ISBN: 978-600-495-363-4



9 786004 953634

واژگان

سسترون

مهدی رفوگر



سرشناسه	: رفوگر، مهدی، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: واژگان سترون/مهدی رفوگر.
مشخصات نشر	: تهران: فرهوش، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۹۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۳۶۳-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۴۵/۹و۲ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۸۱۰/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۳۱۰۶۶۰



واژگان سترون

مهدی رفوگر



ناظر فنی: ساجده مرادی

صفحه آرا: رضا کاوه

طراح جلد: مهدی رفوگر

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰،۰۰۰ ریال



کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر است

آدرس: میدان انقلاب - ضلع جنوب شرقی - ساختمان مترجمان - پلاک ۱۷ - طبقه ۱ و طبقه ۲

انتشارات: ۰۹۱۰۷۸۹۲۷۴۷ - ۰۶۶۴۰۱۱۶۱

دبیرخانه: ۰۶۶۹۱۱۷۲۶ - ۰۶۶۴۰۶۳۰۹

دور نگار: ۸۹۷۸۴۵۵۸

www.farhooshpub.com

فهرست مطالب

۱۱.....	قطعه ۱
۱۲.....	قطعه ۲
۱۲.....	قطعه ۳
۱۳.....	قطعه ۴
۱۳.....	قطعه ۵
۱۴.....	قطعه ۶
۱۴.....	قطعه ۷
۱۵.....	قطعه ۸
۱۵.....	قطعه ۹
۱۶.....	قطعه ۱۰
۱۶.....	قطعه ۱۱
۱۷.....	قطعه ۱۲
۱۷.....	قطعه ۱۳
۱۸.....	قطعه ۱۴
۱۸.....	قطعه ۱۵
۱۹.....	قطعه ۱۶
۲۰.....	قطعه ۱۷
۲۰.....	قطعه ۱۸
۲۱.....	قطعه ۱۹

٢١.....	قـطـعـه ٢٠.....
٢٢.....	قـطـعـه ٢١.....
٢٢.....	قـطـعـه ٢٢.....
٢٣.....	قـطـعـه ٢٣.....
٢٣.....	قـطـعـه ٢٤.....
٢٤.....	قـطـعـه ٢٥.....
٢٤.....	قـطـعـه ٢٦.....
٢٥.....	قـطـعـه ٢٧.....
٢٥.....	قـطـعـه ٢٨.....
٢٦.....	قـطـعـه ٢٩.....
٢٦.....	قـطـعـه ٣٠.....
٢٧.....	قـطـعـه ٣١.....
٢٩.....	قـطـعـه ٣٢.....
٢٩.....	قـطـعـه ٣٣.....
٣٠.....	قـطـعـه ٣٤.....
٣٠.....	قـطـعـه ٣٥.....
٣١.....	قـطـعـه ٣٦.....
٣١.....	قـطـعـه ٣٧.....
٣٢.....	قـطـعـه ٣٨.....
٣٣.....	قـطـعـه ٣٩.....
٣٣.....	قـطـعـه ٤٠.....
٣٤.....	قـطـعـه ٤١.....
٣٤.....	قـطـعـه ٤٢.....
٣٥.....	قـطـعـه ٤٣.....
٣٦.....	قـطـعـه ٤٤.....
٣٧.....	قـطـعـه ٤٥.....

٣٧.....	٤٦	قطعه
٣٨.....	٤٧	قطعه
٣٩.....	٤٨	قطعه
٣٩.....	٤٩	قطعه
٤٠.....	٥٠	قطعه
٤٠.....	٥١	قطعه
٤١.....	٥٢	قطعه
٤١.....	٥٣	قطعه
٤٢.....	٥٤	قطعه
٤٣.....	٥٥	قطعه
٤٤.....	٥٦	قطعه
٤٥.....	٥٧	قطعه
٤٥.....	٥٨	قطعه
٤٦.....	٥٩	قطعه
٤٦.....	٦٠	قطعه
٤٧.....	٦١	قطعه
٤٨.....	٦٢	قطعه
٤٨.....	٦٣	قطعه
٤٩.....	٦٤	قطعه
٥٠.....	٦٥	قطعه
٥٠.....	٦٦	قطعه
٥١.....	٦٧	قطعه
٥١.....	٦٨	قطعه
٥٢.....	٦٩	قطعه
٥٢.....	٧٠	قطعه
٥٣.....	٧١	قطعه

٥٣.....	٧٢	قطعه
٥٤.....	٧٣	قطعه
٥٤.....	٧٤	قطعه
٥٥.....	٧٥	قطعه
٥٥.....	٧٦	قطعه
٥٦.....	٧٧	قطعه
٥٧.....	٧٨	قطعه
٥٧.....	٧٩	قطعه
٥٨.....	٨٠	قطعه
٥٨.....	٨١	قطعه
٥٩.....	٨٢	قطعه
٥٩.....	٨٣	قطعه
٦٠.....	٨٤	قطعه
٦٠.....	٨٥	قطعه
٦١.....	٨٦	قطعه
٦١.....	٨٧	قطعه
٦٢.....	٨٨	قطعه
٦٢.....	٨٩	قطعه
٦٣.....	٩٠	قطعه
٦٤.....	٩١	قطعه
٦٥.....	٩٢	قطعه
٦٦.....	٩٣	قطعه
٦٧.....	٩٤	قطعه
٦٩.....	٩٥	قطعه
٧٠.....	٩٦	قطعه
٧٠.....	٩٧	قطعه

٧١.....	قطعه ٩٨.....
٧٢.....	قطعه ٩٩.....
٧٣.....	قطعه ١٠٠.....
٧٤.....	قطعه ١٠١.....
٧٥.....	قطعه ١٠٢.....
٧٥.....	قطعه ١٠٣.....
٧٦.....	قطعه ١٠٤.....
٧٧.....	قطعه ١٠٥.....
٧٧.....	قطعه ١٠٦.....
٧٨.....	قطعه ١٠٧.....
٧٨.....	قطعه ١٠٨.....
٧٩.....	قطعه ١٠٩.....
٧٩.....	قطعه ١١٠.....
٨٠.....	قطعه ١١١.....
٨١.....	قطعه ١١٢.....
٨١.....	قطعه ١١٦.....
٨٢.....	قطعه ١١٣.....
٨٢.....	قطعه ١١٤.....
٨٣.....	قطعه ١١٥.....
٨٤.....	قطعه ١١٩.....
٨٥.....	قطعه ١١٦.....
٨٥.....	قطعه ١١٧.....
٨٦.....	قطعه ١١٨.....
٨٦.....	قطعه ١١٩.....
٨٧.....	قطعه ١٢٠.....
٨٨.....	قطعه ١٢١.....

٨٨.....	١٢٢ قطعه
٨٩.....	١٢٣ قطعه
٨٩.....	١٢٤ قطعه
٩٠.....	١٢٥ قطعه
٩١.....	١٢٦ قطعه
٩٢.....	١٢٧ قطعه
٩٣.....	١٢٨ قطعه
٩٤.....	١٢٩ قطعه
٩٥.....	١٣٠ قطعه
٩٦.....	١٣١ قطعه
٩٦.....	١٣٢ قطعه

قطعه ۱

کودک درون من

بازیگوش

سر به هوا

بازیچه دست دگران

شوخ گشته است

خشمگین

بی پروا

ستمگر

جلاد خویش می شوم

از سینه برونش کشیده

تیغ بر گلویش می نهم

قطعه ۲

مجرّوح

زخم خورده

خسته از پنجه نامرد روزگار

پای می نهی دام روزمرگی را

گم

ناپیدا

فراموش می شوی میان دگر مردگان متحرک

بی نام و نشان

بی گور و سنگ نشانه

قطعه ۳

سازمن

ناکوک

پریش

گمراه است

و تو

تو نیز مداوم خارج خوانده ای

قطعه ۴

سرانگشتان تو

سبز

معتدل

حیاتی نو چون بهار

تن من

عریان و منجمد بسان زمستان

چه تابستانی شود این پائیز

قطعه ۵

بلور تن تو

موج های ناهمگون رود

من

من در اندیشه تجزیه ناممکن از ممکن

قطعه ۶

یک قدم مانده به سحر
پشت سطح خرد خورشید
فراز می شود پرتگاه خلوت من
دل به فرود
سفر به صفر نمودار می بندم

قطعه ۷

رنج روان
زخم بر دل می شود
امساک تو در خیرات بوسه

قطعه ۸

مخروب

ویران می شوم

میان خراب آباد چشمان تو

از پای بست کج نهادی باروی مهر را

قطعه ۹

زیر یک چنار پیر

پس بوته های تمشک

مهمان کلاغ شهر شدم

دهان بسته

بی حنجر و فریاد

نستعلیق نوشت بر خاک نمدار

پاک نمی گردد وصله های ناجور

قرن ها عزادار تهمت

افترا هستم

قطعه ۱

زیر پوست چروکیده شب

بی حرف و سخن

بی گمان و به یقین

جنین واژه نفس می کشد

شب دراز است و قلندر بیدار

باشد

باشد نوزاد زمزمه به سحر متولد

قد کشیده

غول فریاد شود

قطعه ۱۱

نجوا

زمزمه

ترنم یک آواز زیر لب

حسی میان هراس و شوق

لبانم تر می کند

بهانه تازه می جویم فریاد را

قطعه ۱۲

خروس رنگارنگ

مغرور

تاج بر سر

پای بر فراز

سحر سحر آغاز می کند

تمام و کمال سلطان مرغدانی خود

پر هراس از شیطنت گربه خانه

بیدار باش می زند تمامی طویله را

قطعه ۱۳

گل می نشانم بر چین دامانت

پرچین واژه می کشم به دور اندامت

تاج خار بی مهری تو بر سر

مصلوب می شوم بر چلیپای چشمانت

قطعه ۱۴

واژه های زنجیر شده
طعم گس نخستین سلام
حرارت عجوزه وسوسه
حسن بکر آغوش اول
پنهان
دفینه گشته اند
پشت شیشه رنگی چشمانت
خامش و بی تحرک
وامانده چکنم می شوم

قطعه ۱۵

راهب از سر رود گذشت
رود از از سر راهب نگذشت
پل میان هر دو به قضاوت نشسته
دروازه جهان شد

قطعه ۱۶

زمین

الوان

رنگ در رنگ

آسمان رد طلا بر روی

رخت بخت نو بر تن

سرود بر لب

نشسته اند بر تختگاه

شاباش مهر می ریزند بر سر یکدگر

حسادت آغاز کرده

پر خاشگر

بی سامان

فریاد می شوم

های های

رخت کهنه غم بر تن تو باد

سرودهای من چرا تکراری است

قطعه ۱۷

ولنگار می شوم

پوچ

بیهوده گوی

بر پای چوبی تکیه

خویش به کاهلی می سپارم

چشم بر تکرار نه از دهان تو می بندم

بگو

بگو دیوانه است و نمی فهمد

قطعه ۱۸

خشم های فرو خورده

بغض های پریشان

کین های کهنه می شوند

نادم

پشیمان می شوم

هنگام که ناهنگام سر باز می کنند

قطعه ۱۹

شکوفه خورشید

میوه مهتاب

عروس رود که باشی

سلحشور فسانه خدایان

باغبان باغ معلق بابل

اولیس میان دریا

وام دار مهمرم

به کج خیالی نه

به تدبیر شکار خواهی شد

قطعه ۲۰

سر ندارد این داستان

نه به آغاز

نه به پایان

خویش آراسته به صورتک

دست در حنای نیرنگ

گرگ ما هنوز در پی بزغاله هاست

قطعه ۲۱

بار عشق‌های کودکانه
وسوسه‌های نوجوانی
خطاهای میانسالی بر دوش
دوزخ دیگر می‌سازم خویش را
مهر و مهربانی در قهر می‌سوزانم
تابوت کهنسالم بر دوش هیچکس نمی‌نشانم

قطعه ۲۲

از آسمان
از زمین
می‌بارند کابوس‌ها
تن به آب بشویی غرق جیوه
به خاک تیمم کنی شناور در عفونت می‌شوی
جرعه جرعه فقط مرگ باید سر کشید
شیاطین امروزاند
فرشتگان دیروز

قطعه ۲۳

دست در جیب بخت کرده
یک به یک حادثه در مشت می شود
تلخ و شیرین در کار نیست
به یکدست
همگون
جان فرسایند و بس

قطعه ۲۴

بهار را که چشید
هسته اش تف کرد میان تابستان
دل بسته خیال پاییز بود
با طلسم خواب و خشکسالی طی کرد
تمام زمستان را

قطعه ۲۵

زمان
مفردترین فردهاست
نه می آمیزد
نه می میرد
جاری
سیال
پیش می رود
فقط و فقط پیش میرود
چونان
چونان دیوانه ای گریخته از زنجیر

قطعه ۲۶

بدهکار است آسمانم بر زمین
خراج گذار است زمینم بر آسمان
سر از پا نمی شناسد تقدیر
سردر گمی مرا

قطعه ۲۷

تمامی من

پیلہ

حجاب خود آگاه ترک کرده

بال می زند ناخود آگاه

پروانه وار سوی تو

بہانہ نیاز من

ناز خویش می شوی

فخر فروش

خود پسند

قطعه ۲۸

جفت می شوند

بی وصال

آمیزش

بخت سپید تو

اقبال سیه من

خاکستر و خاکستری میشود روزگار

قطعه ۲۹

آب حیات می شود
بی مرگ
جاوید و نامیرا
سیال ذهن
پشت هفت پرده خیال
تن به آن سپرده
مطهر
گرم آغوش تو می گردم

قطعه ۳۰

لبریز
لبالب
غرق واژه های نامفهوم
چونان طوماری عتیق
خاک بر سر خویش و بخت می کنم
نه به اندیشه
نه به حواس راست می آید
بدکرداری او

قطعه ۳۱

پر هیاهو

عشوه مردانه بر رخ

بی دستار

پوستین و ردا

پای برهنه

جام بر جام زده

سرود می خوانند

مرشد

خلیفه

بی حریف و خواص یافته

سینه بر اغیار می زنند

مست فریب

غنیمت شمار وقت

مجلس ترک کرده

چارق

قبای راهبر به یغما می برند

شیخ در سراسیمه

دلخوش

مغرور

به حضور مریدان بی شمار

طمع بر اشراق می ورزد

قطعه ۳۲

آتش دل و آب دیده
خاکستر مهر و طوفان فراموشی
امانم بریده اند
شرم سخن دارم
فریاد
هیاهو
شورش
بلوا می کنم همچو آتشفشان
زخم خورده دست های بی نمک خویشم

قطعه ۳۳

نان رویا
انگبین خیال
شراب توهم
انباشته در انبان دارد
آمرزش ارواح پدران
خیرات و مبرات آغاز
جهان به نیک نامی گذران کرده
هوش دل به سرزمین موهوم داده است

قطعه ۳۴

نم که می زند چشمانت
سیل می گیرد چشمانم
سرخ می شوند گونه های تو
آتش می بارد از وجود من

قطعه ۳۵

سرمه شب بر چشم
ماه بر پیشانی
آتش خورشید در چشم داری

رخت شب بر تن
فسانه خواهم شد
زین مهر یک سر خویش

قطعه ۳۶

سر در خلوت دگران
پای در هیاهوی خویش داری
نان جو بر سق کشیده
سفره انعام بر گفتار و کرکس چیدی

قطعه ۳۷

خیر خیر
بیهوده
بی درنگ
چشم بر دنیای خویش دارم
همه پند و پندگو

ساده
بی آرایش
اندرز ایشان فرا گرفته
سکه در دست کاتب گذاشته
شهیر و سربلند
خفته در جایگه کهن فلاسفه
موعظه گر دگران می شوم

قطعه ۳۸

بر ایشان

بر آنان

پیام آوردم

سجاده آتش

نذر باران نمی پذیرد

تیغ که برداری

هر قربانی مقبول نمی افتد

اسپند و کندر بیهوده مسوزانید

گند از اذهان پریشان شماست

قطعه ۳۹

باد

خنياگر

مشوش

مجنون عطر تن تو

منزع آرام رها

تاخت بر من زد

گرفتار آمدم

زیر آوار خاطرات

قطعه ۴۰

عبوس می شود آسمان

تیغ ناسزا در مشت

مرکب خشم زیر پای

تاخت می زنم بر او

یاد تو زنده می کند

آیه های بی مهری در چشم دارد

قطعه ۴۱

نوش و نیش می شود
گه گرم چون آتش
گاه سرد همچو زمهریر
دیدار چشم های تو

قطعه ۴۲

داغ بر پیشانی
زنجیر بر پای
رخت غفلت بر تن
کابوس خون آلود در سر
بر سربیر خویش خفته
مرور می کنم هراس از تقدیر
بخت سپید دل چرکین را
خوش می سرایم سرودهای ناکامی
واژه به واژه بدهکار نوادگان خویشم

قطعه ۴۳

آفتاب

پهن بر روی دشت

سر در کار دلمشغولی هر روز

شبم بر بند باد خشک می کند

باد کمر خم کرده

عطر می چیند از گل های وحشی

ماه

رخت تفره پشت دیوار روز می آویزد

و من

و من هنوز در خم کوچه دیدار دیشب

سر در گم هیچ

جامانده ام

قطعه ۴۴

زیباست پایکوبی با خویش
دست افشاندن در تنهایی
سرود خواندن در غربتی دلخواسته
شوق گرفتن
خنده های بکر
وحشیانه
بی تامل
بی تعامل
و چشم ها
چشم های گشاده تماشاگران
و زمزمه
زمزمه های ایشان که می گویند
دیوانه
خاطر پریش
مجنون است
قبای عقل به ردای رهایی می بخشم
دست در دست می شوم اندیشه های نو را

قطعه ۴۵

مهلجور

خودخواسته

تنیده تار عنکبوت فسر دگی

هزار هزار گوشه خانه

آشکار و نهان

هراس پروانگی تو دارد

قطعه ۴۶

بی شور و تاب

شعله و موج گشته است روزگار

بر هیچ می پیچیم

دمادم

بی درنگ

جاده هر روز را

قطعه ۴۷

به انزوا که می روم
بختک تنهایی
انس و جن
فرااموش
گمشده
سر در گریبان
هزیمت می کنند
شانه ات ستون می شود
دوباره و دوباره
مکرر و مداوم در خیال
گردن غمین و شکسته مرا

قطعه ۴۸

چلیپاسه ها

یکسر

آرام

باوقار

به نوای زنگ افعی های کویر

شیون

مرثیه سر می دهند

تابوت جالوت را

نوای نی داوود فراموش گشته است

قطعه ۴۹

هزار هزار واژه مهر

صد صد گل همیشه بهار بوسه

ده ده آغوش گرم تابستانی

یک یک جان من

کابین وصال تو باد

قطعه ۵۰

حزین
سوگوار
مرثیه لالایی می خوانم
باشد
باشد آرام و رام
خמוש و لال
خواب رود اندیشه
سازگار گردم جهان مجنون را

قطعه ۵۱

دیده بر در دوخته
فانوس انتظار می شود
جاده عبوس
ولنگار
تن به عبور تو نمی دهد

قطعه ۵۲

روز به فسردگی آغاز
بنای شب بر غم نهادیم
سجده های مکرر اثر ندارد بر ایزد شادمانی
شیون
فغان
ندبه
بی اثر کرده است توبه مردانه را
خاکستر بر سر روزگار پاشیده
دل بر لات و منات و عزری سپرده
خرسنگ بر ره فردا نهاده ایم

قطعه ۵۳

پیشانی بر خاک نمی سایم
پای بر ستایش نمی فشارم
آسمان بی بهره
زمین غافل مانده است
من آخرین عصیان کلهکشانم

قطعه ۵۴

نم نم

رقصان در نسیم سحر

بی عشوه

ناز

سقوط می کند بر پیشانی ام

باران چشم هایت

سرد می شود آتش تب

فراز می شود جار مهر

تابوت شبانه ترک

پناهنده می شوم معبد زرین آغوش تو را

قطعه ۵۵

قهوه های سیاه

سیگارهای سپید

دهان باز خفقان گرفته زیر سیگاری

درمان نمی کنند دردهای کهنه را

تیغ

نیشتر دیگر می خواهند

تیز

آخته

پولادین

دمل های چرکین عتیق

قطعه ۵۶

قایم باشک
گرگم به هوا بازی می کنند
گاه و بی گاه
خود خواسته و ناخواسته
پشت خانه شعور من
خیل خاطرات

چشم بر هم گذاشته
شمارش
دلشوره آغاز می کنم

هوس گرگ تو دارم
ای
ای از رگ گردن نزدیکتر

قطعه ۵۷

پیرریش حنائی من
زاده وادی منجمد اندیشه
خموش
مخمور
دل داده به الهه سخن
پای در زنجیر مهر خویش
سیه مشق به مرکب سپید می کند

قطعه ۵۸

تنبیه نشسته ای دستان مرا
عصیان زدگان روزگار
گریختگان از خویش
دل داده به تاب گیسوان
نوازش معبد تنت

قطعه ۵۹

تاخت بی امان یادگارها
نگین های زمردین مهر دیرپای
گلابتون فصل های دور
سوزن طلای خیال
رشته های ابریشم اندیشه
رخت خاکستری شده بر تن اش
عروس خلوت خویش می شود

قطعه ۶۰

و مهر
بال شکسته طوفان
دل بسته نسیم
مرا
مرا به شکست آینه سکوت می خواند
دل پریش و نادان گشته
طناب مرگی خود خواسته بر گردن دارد

قطعه ۶۱

دیوانه ای پشت در پشت

خلواره ای نشئت گرفته از اصالت وجود انسان

از و رای دیوارهای نمود

زخم زنجیر بر دست و پای

فریاد می کند

فریادهای خموش

خموش چون دود آتش

مرا به خویش می خواند

تا

تا برانگیخته

پایکوب

طبلال نبردی تازه شوم

قطعه ۶۲

آب می شود بر آتش

باد می شود بر خاک

رهگشا

بخت آور

ذکر نام تو

قطعه ۶۳

کلاف سر درگم

هزار توی بی پاسخ

یادگار نگاه تو

به شوق نگرستی یا به خشم

قطعه ۶۴

بر بام شدند
سینه چاک
فریاد کشان
شور در سر
شوق در چشم
شکرانه سروری تازه آغاز کردند

ستاره بخت دمیده
تازیانه ها سخت تر
زنجیر ها تنگ تر گشته
بیرق بردگی در اهتزاز بود
دزد نو عروسان
قاتل دامادهای راست قامت را
شاباش بسیار دادند

قطعه ۶۵

گیج

منگ از ملال شبانه

اشک سرخ بر گونه

زخم کهن بر دل

عاشقانه هایش همه سرود مرگ

نادم

پشیمان

تاریخ چنگ می زند بر بالین

ننگ ((چه ها کردم)) بر هفت دامن دارد

قطعه ۶۶

حوا تو باشی

سیب چیده

ناچیده

گنه بر گردن گرفته

خواستار

بیجوی تبعید می گردم

قطعه ۶۷

و ما
ما تاوان غفلت می دهیم
چشمان کور
گوش های کر
زبان الکن خویش را
رود اعمال
جاری و پیوسته
در آغوش دریا خفته
چاره جز پشیمانی نداریم

قطعه ۶۸

نوش باشد شهد نیش تو
کام تلخم رشک سقراط
عبرت افلاطون باد

قطعه ۶۹

بر بند زبان
واژگان پهن شدند
یک به یک
نوبت به نوبت
غسل کرده
مطهر از ننگ هوس
پاداش
مهر تو می جویند

قطعه ۷۰

پیچ می زند
مداوم
هر درنگ
بر سر هر پیچ روزگار
پیچک مهر تو
اندام شعور مرا

قطعه ۷۱

گمشده اند دست های تو

خبری نیست از نوازش

پرستش

پرستاری انگشتانت

همسایگان

سپاهیان حسادت

بی گمان

به یقین

چوب لای چرخ دیدارها گذاشته اند

قطعه ۷۲

پای بریده از خنجر زمین

دست شکسته به چوب آسمان

چونان جنگجوی مثله

خیز بر خاک و خون می زنم

تقدیر نه چنان بود که من دیدم

نه چنین بود که تو می گویی

قطعه ۷۳

چون آتش گل بر دامن
چشمهایم
همسان آب سرد و گوارا
دست هایم
سبک بسان نسیم
پاهایم
سرود می خوانند
بی نی و دف
بی تار و تنبور
قامت تو زیر سایه نارون پیداست

قطعه ۷۴

خبر چین می شوند واژگان
فاش
بر ملا می سازند مرا
قمار سکوت تو را باخته
زبان غفلت به دندان هوش می گزیم

قطعه ۷۵

شهر است و آشوب
خانه بی سامان
زنگیان تیغ در مشت
مست باده غرور
غرق در نخوت زر
رودخانه خون می کنند هر کوچه بن بست
گل می دهند روزنه های آسفالت خیابان
سرخ و گلگون
معطر به گلاب جبین

قطعه ۷۶

ستاره از آسمان افتاد
تن من لرزید
چشم تو خندید
مهر گیاه رویید
زمین بر خویش بالید

قطعه ۷۷

کوی و برزن گرم

شلوغ

تن داده به هیاهوی نیم خفته صبح

خواب آلود

نیم هوشیار

طعم چاشت صبحگاهی نامت زیر زبان

چشم باز نمیکنم

مباد

مباد بگریزد مرغ خوشخوان رویای تو

قطعه ۷۸

مشت می کوبد بر آینه
تندیس نور می شکند
جهان بر سودا نهاده
غرق غفلت ثانیه و دقایق
تاوان روزگار بر بهای مشتی ابهام کرده
مغبون و ورشکسته
هیچ در انبان ندارد

قطعه ۷۹

جیر جیر چرخ کالسکه
غیر غیر اتاق فرسوده آن
شیشه خسته اسبان پیر
سرفه های خشک سورچی از تنباکوی ناب
بلیط یک سره در مشت
گرگ و میش هوا می پایم
باشد
باشد سحر نزدیک
او نزدیکتر شود
پیجوی ننه سرما می روم

قطعه ۸۰

معبد عتیق زمین
سریر تنهایی
پادشاهی دلتنگی است
آسمان
بی تفاوت
خمش
سر در کار خویش
سنگ صبوری است از جنس خارا

قطعه ۸۱

ماه پیشانی
بخت سپید
چل گیس افسانه
شیرین تر از شیرینی
فرهادی آواره
در گیر دره جنی
زخم خورده کوه واژه
به تیشه مهرت
سر شکسته ام

قطعه ۸۲

بانو
بانوی آرم
وسواس واژه
سر در گریبان سکوت
قفل هزار هزار سنگ بشکن
هیچ تمنایی نیست
آهی از سر مهر سر کن

قطعه ۸۳

نه بر خویش
نه بر زمان
نه بر تو
امیدی نیست
خیل نامرادی
نفسگیر بیهودگی
تلاش نافر جامی است
تدبیر کردن تقدیر را

قطعه ۸۴

ریسمان
تیرک لخت و عریان
میدان بزرگ شهر
تازیانه های چرمین
تحفه پندار تو بود
اگر هم اندیش نیستی
براستی دشمنی

قطعه ۸۵

شب پرور
سیه پندار
خویشتن کش
ستم بر خود روا
تن به شهاب مهر نداده
سرد
منجمد
بی جان مانده ای
ناسزاگوی روز و روزگار

قطعه ۸۶

باران دیگر نبارید

من ماندم

یک خیابان خیس

درختان اشکریز

عادت بد سیگار

و سگ های شکارچی

سگ های شکارچی هوس

به دنبال ردی از تو

قطعه ۸۷

واژگان بی حوصله

گرم

پیر حرارت

کاسه سر را جوش می زنند

حلم و صبوری خبری نیست

هراس دارم

هراس دارم آتش ایشان

دامان عافیت بسوزانند

قطعه ۸۸

دل فانوس لرزید
سخن آغاز کرد بوف
مه کرشمه به ابر فروخت
سست شد پای واژگان
دست قلم شکست
تو استاده در چهارچوب
خیره بر بساط خلوت من بودی

قطعه ۸۹

آسمان ابری است
مکدر
بد اخم
آبستن کویر و شنزار
همسایه از مرداب آب می نوشد
من از بطری های جعلی
و طواف
طواف می کنند رودخانه ها سکه های اجنبی را

قطعه ۹۰

هیچ نبود

نه سپید

نه سیاه

نور خفته

صدا نطفه

رنگ پنهان بود

جهان بر خویش پیچید

کش آمد

از بلندای خویش قامت خم کرده

دایره در دایره

مارپیچ شد

خویش زمان نام نهاد

پس سر سپید

پای سیاه

دنبال دم خویش دویده

سگان بازیگوش را می مانست

نور و صدا

رنگ و حیات آفرید

قطعه ۹۱

پشت دروازه اساطیر
دورتر از حجم سبز یاد و خاطره
بر خرسنگ امید
به خط کهن نام تو نوشته اند
پاسدار مهر و آیین
چشم داشت آدم بر آسمان باشی

توهمی نخستین
به ضرب آهنگ طبل و شمشیر
اسب ها و سرهای بریده
سلحشوران پیاده جاه طلب

وما
وما چشم بر دروازه
گوش به افسانه های بدوی سپرده
دل بسته گشایش مانده ایم

قطعه ۹۲

آشوبگر

اما آرام

خواهان هرج و مرج

اما خموش

سر به دیوار مخروب امید تو نهاده ام

آونگ زمان می شمارم

طالب

خواستار طلوع تو

گشایش دخمه تنهایی

قطعه ۹۳

باج

خراج می دهم پاسبان شب را

لال زبان

نادیده چشم

سر بر آسمان

گذر کند از کوچه قهر و آشتی

شبگرد

آواز خوان

هر شب و هر شب

استاده ام زیر سایبان پنجره بسته بی مهر تو

قطعه ۹۴

دهان ایشان پر از واژگان سترگ
نام های تحریر شده بر صخره و سنگ
افسانه های گذر از هفت دریا
مردان جنگاور ناوشین
سلحشوران سوار بر اسبان تیز تک
و سینه های ایشان
سینه های ایشان چون معابد کهن
آویخته از در و دیوارش سکه و نوار های ابریشمین هزار رنگ
گمانی ناپخته در سر
که این ماییم
ما وارثان هر چه نام آوری عتیق
وانگاه
وانگاه به نعره مستانه گریه نری می هراسیدند
وانگاه به طلسم چند واژه جان می دادند
وانگاه نمی دانستند
نمی دانستند مردانگی با کدامین میم نوشته خواهد شد

ایشان

ایشان در سراب زیسته

یقین داشتند

نوادگان اساطیر کهنه بوم خویشند

قطعه ۹۵

چه سرخ

شهوۛ انګین

پنهان

دور از چشم

آویخته بر دیوار

سرخوش می خواند قناری گمشده در قفس

جفت او ساده لوح

شور

غوغا برپا کرده

پاسخ مهر می دهد

قطعه ۹۶

رعشه بر تن
بی حواس
خود فراموش
کور چشم جهان خویش می شوم
می هراسم از شهاب چشم هایت
هنگام و هنگامه دیدار

قطعه ۹۷

خم می شود قامت سبز سرو
سرد می شود آتش گرم خور
زرد می شود رخ سیمگون مه
گم می شوم پشت سگر مه های تلخت
نهیب زهر آگین چشم هایت
به خلوت تو راهم نیست
نوروز دگر است
انتظار نشسته ام بار عام تو را

قطعه ۹۸

نیایش

ستایش آرش

صخره خمیده به زانوی سلحشور

کمان خم گشته به تواضع

تیر فرمان می برد همچو طوفان

پیکر گردوی پیر زخمی

بیرق های رنگین برپا

فانوس باران می گردد شهر

ترانه جشن

سرودی نورا

کودکان شادخوار

زنان دل داده به هراس دشمن

مردان تیغ آخته در دست

نطفه اسطوره نو کاشته می گردد

قطعه ۹۹

سرود های غریب
آوازه های نا آشنا
نت های گمگشته
چونان گردبادی سهمگین
موجی سر بر آسمان سوده
چرخ می زنند سرزمین اندیشه را
بسان برگ فتاده بر پای
شاخه ای شکسته در رود
بازیچه ایشان شده
تن به خلوتی مردم گریز داده
بلوا و آشوب می شوم
پند می دهم آتش زیر خاکستر را

قطعه ۱۰۰

بند از بند جدا
هزار و یک بند می شویم
سخره گر یکدیگر
مزاح به چنگ و دندان
فریب به دست برادری
مهر خواهری می زنیم
زنجیر شکسته ایم
بیهوده
بی هوش
طبل اتحاد می زنیم
نان اول سهم بیرق داران
خون اول سهم پیادگان صف
نبرد را دلخوش به صفحه شطرنج
دلشاد
در آسایش
فراموش می کنیم شیرهای سنگی را
(در جنوب ایران بر مزار قهرمانان تندیس شیری از سنگ می نهند تا متمایز
از دیگران باشند)

قطعه ۱.۱

نه

تو جلاد نیستی

نه

من درخیم نیستم

آوارگان صحرای رسوم

ستایش های نابخرد

آوازه های نا آشنا

گویش های گنگ و نارس

ناشناس با خویش

دیر آشنای بیهودگی هستیم

دست های ما بریده به تیغ زبان دگران است

مرا بخوان

تورا می خوانم

ما همسایگان هم سایه ایم

با یک خورشید

یک ماه

قطعه ۱.۲

زمین می لرزد بر پشت اطلس
زانوانش به نفرین مادران سست
دستانش به آه پدران ناتوان
خم کرده پشت
جهان رها ساخته است به چنبر اژدها
لقمه چربی بر دهان سگ دوزخ
اطلس = رب النوع یونانی که کره زمین را بر پشت دارد

قطعه ۱.۳

ناگاه
بی تامل
یکباره
زمان می ایستد
اختران خاموش
کهکشان بی جنبش گشته
سنگ می شوم
پناه تو در آغوش خویش را

قطعه ۱.۴

سنگین

سینه خیز

آرام

به چنگ و دندان پیش می رود

افعی آهنین

لقمه دهان گیر من در دل

سوت کشیده

غرق هیاهو

بی آزر

دور می شود

دور دور

به گرسنگی تیر می کشد قلبم

به تشنگی فرو می دهم آب دهان

بر خشت شکسته ایستگاه

ناباور

ناپایدار

چمباتمه ریاضت زده

فراموش نیروانای او می نشینم

قطعه ۱.۵

بانوی سرخپوش
مهمان سفره دلدادگی من
سر در خویش
اخم بر پیشانی
چشم به خشم فرو بسته
دژخیمی سنگدل را می مانست
داد اجداد می طلبید ستمگری سترگ را

قطعه ۱.۶

شادخوار
مدهوش و بی غش
بی رنگ و آینه وار
به جرعه سر می کشم
اکسیر هزار بلای تو را

۱.۷ قطعه

ساز تنهایی

نت های پیر خاطره

سرودهای پشمرده یاد

ترسیم چهره تو آغاز می کنم

دیوار زمان شکسته

پرده فراموشی می درم

من می شوم

من می شوم در کنار تو

۱.۸ قطعه

حقیر

پشمرده

فسرده می گردد خور

چشم بسته ای

رقابتی در کار نیست

قطعه ۱.۹

از آفتاب ایشان هراسان
از مهتاب آنان گریزان
نشسته در خلوتی خواسته
تسبیح گوی
ذکر خوان ماورای خود
دل بریده از اموات هزار ساله
سینه تهی ز بار سنگین واژگان پوسیده
روح تازه می دمم بر حیات خویش

قطعه ۱۱.

بی قرار و پریش افکار
خنج می زنند بر روی
کاروان بخت و اقبال
پیش می رود مقصد را
تاوان
هزینه به نیرنگ و فریب نپرداخته
بیابان حسرت به تشنگی نشسته اند

قطعه ۱۱۱

خیش بر گرده

رد تازیانه بر پشت

پی جوی گنج بر دشت

بی بهره

آزرده

روز پس شب

شب پس روز

بسان اسب دهقان

دل به لقمه ی رویا سپرده ایم

باشد

باشد شبانگاهی غرق مهتاب

تاخت زده

سیاوش

رستم خویش یایم

قطعه ۱۱۲

شب از مه سیر نمی شود

من از تو

در این میان

در این میان خورشید مناققی است بی چاره

بی درمان

قطعه ۱۱۶

سرمه بر آن چشم حرام

سرخاب بر گونه های تو مکروه

واجب کفایی می شود

آمرزش

رهایی از دوزخ

لب نهادن بر لب این زاهد پیر

قطعه ۱۱۳

حلال تر از هر چه حرام
مهری میان دو فنجان قهوه
بوسه ای در هلهله خیابان
آغوشی در کشاکش دو رکعت نماز جماعت
میان مرثیه ای خونین خطبه عاشقانه خواندن
پروردگار من اینجاست
خدای تو کجاست

قطعه ۱۱۴

گام در کنار گام
هوس را یله کردند
همزاد شور و مهر
تمنای برادری داشتند
به غفلت حکم راندی
مقهور
دلشکسته
دست در خون شستند
عبرت دیگران ساختی

قطعه ۱۱۵

چشم هایش خندید
ابروانش گره در گره
لب هایش غرق زمزمه
دست هایش به رعشه رقصان
پایش سست
افتاده در دام بلا
مبتلا
گرفتار شد
شه مرغی صید کرده ام
خوش آواز
رنگارنگ
مغرور دستاورد خویش
پای می کویم
پای می کویم بر سر اندوه و ماتم

قطعه ۱۱۹

سکوت می کنم

تمام روز

همه ساعات شب

سکوت می کنم

گوش به آواز قدم های تو دارم

سکوت می کنم

پریش افکار نشوم

ابر خیال تو پراکنده نگردد

سکوت می کنم

شاید

شاید نجوای ناز نفست در گوشم هیاهو کند

قطعه ۱۱۶

صلح چشمان تو
بی گمان
بی تردید
آغاز نبردی بزرگ و خانگی است
در سینه من

قطعه ۱۱۷

به خویش می خواند مرا
سبکسر
بازیگوش
شوخ و طناز
چشمان دلفریب زندگی
بی رمق
ناتوان
شکسته آینه حواسم به سنگ او
دل نمی سپارم
مهر نمی بندم

قطعه ۱۱۸

مردار و مردار خوار
ره پیش بسته به خموشی چشم تن
ره پس بسته به چشم کور عقل
نواله های تاریخ در دهان
مرثیه خوان گورهای بی جنازه
بر آفتابی مسروقه دل بسته ایم
خاک بر گور امروز خویش می پاشیم

قطعه ۱۱۹

بی سرانجام
پای بسته امروز
دست و قلم آلوده به پینه اندوه
چشم نابینای فردا
زمزمه های نیم جان بر لب

قطعه ۱۲

پسرک بر پنجه استاد

قامت کشیده کشیده

دست دراز کرد

به سر انگشت نوازش سیب آغاز

مهر نمودار نمود

سیب سرخ بر شاخ خندید

میل دندان کرد

پسرک پای بر زمین فشرد

دست بر چشم شمارش آغاز نمود

ده؛ بیست؛ سی...

دخترک تاج مریم بر سر

پر غمزه

به ناز گفت سیب من چه شد

پسرک فریاد زد تو سیب ممنوعه منی

هشتاد؛ نود؛ صد...

چشم گشاده

حیران ماند

دخترک خوراک گرگ گشته بود

قطعه ۱۲۱

دوان در دشت خیال خویش
زخم بر دست و پای دل
گرگی فسرده
پی جوی مرگ
بریده از قیل و قال قبیلہ
گریزان ازهای و هوی گشته ام

قطعه ۱۲۲

بر تو
بر خویش
سنگ انداز می شوم
پراکنده گشته
مهر بیهوده نبندیم

قطعه ۱۲۳

دشمن مهر

عربده می کشد ره بند و رهنزن

وام دار هراس من

تشویش تو

نفاق

هر دم دهان به ناسزا باز

مشت گره کرده

لگد انداز می شود

قطعه ۱۲۴

در خویش می کاوم

فردایی نمی بینم

نهال خاطرات فسرده است

خورشید تو را کم دارم

قطعه ۱۲۵

دلشاد

ساز دگر

نغمه نومی زند مه

به سازش ستارگان پایکوب

ستایشگر

مهرورز تو

این مجنون همیشه چشمانت به خود می خواند

محتوم و دلشکسته

نادان و بی اندیشه

خود فراموش

مضحکه می شوم ایشان را

قطعه ۱۲۶

چشم

دست

پای

از هوس افتادند

نه به دیدار راغب

نه به گرمی دستی دگر دلبسته

نه به رفتن شوق

خوابگرد افسانه ها گشتیم

جویای طلسم هوشیاری

قطعه ۱۲۷

از جنوب آمد
فتح شمال در سر
قبله اش شرق
سلاح غرب در دست
چهار راه تاریخ استاده بود
چشم در چشم من
گروهی در پشت
ازدک یار بر چپ و راست داشت
بر او خندیدم
خنده ای وقیح
بی شرمانه
غیر تبسم های هول و هراس دعوتش را پاسخی نبود
و گفتم
گفتم نه تو اسپارتاکوس زمانی
نه من قیصر دیوانه
ره باز کرده سر به سنگ اندیشه شکستم
که وای
وای برین آزادی و آزادگی

قطعه ۱۲۸

عیار و ره‌بند

فریب‌کار

اهل شعبده و نیرنگ

بر که خواهم شد

شاید

شاید مه به تماشای خویش

شانه زند گیسوی پریش

پنهان

ریا‌کار

ره‌زن مهر شوم از چشم پلنگ

قطعه ۱۲۹

بازمانده از راه

سر بر خاک افسوس می‌ساید

دست بر سفره اندوه برده

لقمه لقمه

چنگ چنگ

دهان باز میکند غم نهان را

دلخوش به واژگان سترون

شاید

شاید مائده‌های آسمانی جهان مرده اش شاد گردانده

استخوان پوسیده اش وجد را تجربه کنند

تا پاداشی باشد

بهای یک عمر تازیانه و سجده را

قطعه ۱۳۰

تنگ نفس

زرد روی

پاسخ منتظران گفته

جهان به حضور خویش آلودم

آغوش مرگ باز بود

آغوش مرگ باز بود و یک گام فاصله

و قرن هاست که مرا می خواند

و من

من هراسیده از دستان تهی

گامی به پیش

گامی به پس رفته

بوسه اش نمی پذیرم

مهر شمایان به دل دارم

قطعه ۱۳۱

پیام و پیامبر می شوند
بال گشوده
شتاب زده
بی هراس
واژه های خفته در سینه ام

قطعه ۱۳۲

غم غربت
زنگار گرفته
ناسور گشتند چشمانم
پیامبری نوحاسته
واژگانی تازه در کار نیست
شریعتی دگر برپا کرده
بر خویش ایمان می آورم

اول کلمه بود و دیگر هیچ نبود
شاید ابتدایی ترین شکل اشتراک گذاری اندیشه ؛ نوشتن باشد.
می توانیم در تنهایی یا جمع سخنوری کنیم اما آنچه ما و اندیشه ما را به شکلی پیوسته و
ماندگار ثبت می کند غیر از نگارش نیست ؛ تمام سبک های ادبی و علمی و فلسفی بر
همین ریشه ساخته و پرداخته شده اند ؛ هر شخص به گونه ای دلخواه بر آنها دست
یازیده تا تفکرات خود را بازگو کند ... آنچه مطالعه می کنید یادداشت ها و الهاماتی است
که جهت قضاوت و داوری شما ویرایش و ثبت شده اند .

کتاب منتشره :

تیغ و حنجره _ انتشارات فرهوش
مشت بر سندان _ انتشارات فرهوش

سپاس

مهدی رفوگر

Telegram :

@mahdirofougar

@Rofougar_m

Instagram :

m.rofougar

e-mail :

Mahdi_rofougar@yahoo.com